

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۴۵۴۸

SA



۱۴۵۴۸
۹۰۰۴۶

منشور اولاد صنیع بن ناصر المومنین هـ

بازدید شد
۱۳۸۷

- ۱
- ۱
- ۲
- ۳
- ۳
- ۵
- ۶
- ۸
- ۷
- ۶
- ۱
- ۱۱
- ۸۱
- ۸۱
- ۳۱
- ۵۱
- ۶۱
- ۸۱
- ۷۱
- ۶۱
- ۸۱

۸۵

۳۸

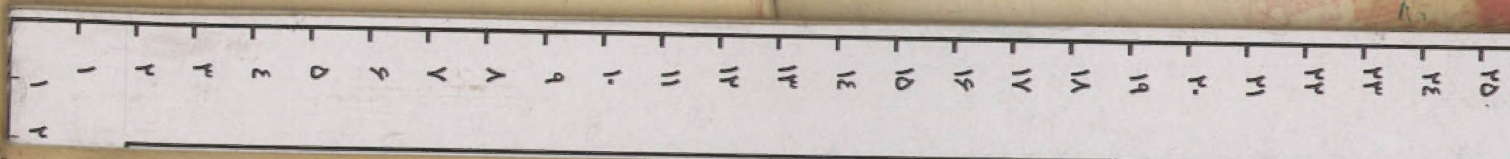
۷۸ / ۸۵



۱۴۵۴۸
۹۰۰۴۶

مفتوحه اولاد صبر و بهرام محمدی

بازدید شد
۱۳۸۷



قسم الله ودينه وديانه وفسخ وعوده بده بتمه وایا بد خدا و بعد سبط
السلطنه و اگر موده ناصر الدین و الدین ایله منصور ملک شاه خدا را سبط نهاد
یا ناصر مکنانها و ملک برایش اثر افراشت نهاده باشد ملک به و الدات
ایا باین بجه بیشتر ارباط ایالت راست و چپ است و فواید تصرف در مست و این
و این آن مشورات به بجه از جهت قدره و عطف کلمه بکمال قدر است
و در قریب و عطف خوش ابواب خزانة بود علیه مرثیه بر میگردد است و
برای امر طاعت داری و تقاضا و فرمان برداری مادرین حمید علیان کافران
ندار و ادای الله در شکم در داده و مقابل بقدر ملک جهان تمام تصرف کار جهان
بهر طاعت حسن رعایت با هر دو منصب باید بر حسب علی الله فی الارض
بهر وجه این مقصدات مقتضی این کلمات در وقت محنت عقل اندر هم که
خوشتر و اندر هم که اید و این نقش الشقه علی نقل الله بجمعه و الی صحت
تأخیر و برای استقامت استقامت ملک خوشتر و استیفا عطر و در مرید ای

فصل فی شرح
در بیان احوال
و سیرت ائمه
علیهم السلام
در بیان احوال
و سیرت ائمه
علیهم السلام
فصل فی شرح
در بیان احوال
و سیرت ائمه
علیهم السلام

[illegible]

و موافق من گمانه باشد خصمها ممکن با نظایر از اطراف مملکت طریقه باشد
 در میان خصمان افتاده و مقام آن مسلمان در حد و پادشاهی برتری باشد و برین
 کافران نماند و از طریقه احتیاط و تحریر از اذیت اختصاص قریب و
 و تعیین شده خطبته لایزال بفضل الهی محروم در ایام الهی نماید که
 از اجابت بقیع اسد هم دولت و عظمت و بزرگوار است و در بحر
 کفار هیچ ننگی که در هیچ شهر منظم تر از آن نیست و در اول دولت و اندک از حال و
 دولت کاسنوز و واج خوا طیف بر دانه از اول نسیم و میل اقبال و کارنامه
 آغاز تر نیم و شجرت نهاد و تفرقه است بعد از چشم و در کار و بطور فضل کرد
 و دل مملکت در اضطراب انتظار آن خطبته و منور سال اقبال و بیت
 سرچشم منور و روش و رسد از دولت قاهره بوده است و انصرف
 این ولایت و تقدیر این ایالت و حال خیر گرفته ام و تفریب و تحیر این اعدا
 و انجمن که بیکال است پذیرفته و ایشان در شت و در خوار و خجسته و بیرون
 دولت قاهره و شای حضرت را هر چه فیه بصیرانه و بخوبی آگیده قدیم و جدید
 در این وقت طریقی که جز بجا که رشت و منجسده از خود صحت بخیر نمود و ظاهر

کی جز با سبب عقل نبوده و جز از کاس من نوشیده اقصای جان نموی که شرط
 که از او امانت الهی از در افتاد شای بجای آریم و حق ساکنان چند که
 مجید و یکتا تو سلطنت و اقامت مراسم خدمت نزدیک را مقبل که از بیم
 و ان اولی البرایان تو اسید غده السرد و ملین اساک فی الحکم
 ان الکرام اذا ما اسسوا ذکره من کاین نعم فی المنزل بخش
 و در بعضی نیست سید و عادت حمیده خداوند شید ملک بعد از اسید الله
 غفرانه و کسا و ثوب رضوانه احیای فیه ما یم و آن شهر را که نزدیک غفر
 ترین بلاد است یا التفسیر زنده می بخیز ترین اولاد است یا را یم حق سبحانه
 و تبارک که این بیانی را بعد از استخار و فضل الهی و شایست اقبال و
 و پایش از زبان صاحب الدار و شایسته امین عربیة الله سوار و دلیر است
 یا بکنی نوادر و محال آن فیه زنده اغراض شرف اکرم خاقان معظم ولی العهد
 فی العالم صراحت نماید و الدین ابو منصور ملک شاه متغایم بطول بقائه و
 برین لقب که کی مایا ایت رز کار است و اسطغیبه پادشاه و
 لطف الهی است و دلیر شایه یاری در ناصیه و دلیر و غنی و بخیر یاری برده

که اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة و کلام سعادت تواند بود
 در ای کجاست که راه حق را در پناه نبوت ابرجدن که در هر حق انتقال است
 منور شود و بخواهد که بر طرف دال است قن نباشد و تحقیق و الله قریح
 و اهل تامل بر او واجب دارد و بقدر هم ابواب این پیری و احادیث است
 و اگر کسی هفت نفری بملک آفری تصور کند و قسم بودیم که در یکی اهل انچه
 امر ایضا و نگذرد و اگر یکی اهل اقتدار و تقوی و اکسب رضا مولی او
 شود و در بخش الله و بقیه نادر و لکن هم الفان و در بقیه حد هاله نادر و لکن
 هم الفان و در تقویم و تعدیل و اعتدال و در راس و در هر دو و در فو این امر و در
 اید اینک بر خفته و در تحت و در نفس اماره یک نادر و در دانه و در
 بهر ایاق و در در شیشه کند و شهود بخیره و در ایت پانی زده و تحقیق فیه
 خدم چشم بر پای کرد و در دیکه و در سیر کاری و یکو کرداری چه مستحق
 قی سلطان شهود و در شیطان طبیعت و اتزان جد سواد و اوقات در هر حق
 کس است که مالک نواهی امور و قادر سیاست جمهور باشد و هر چه گوید کند کند
 رغبت و رست بر آید و احوال کند و بطاعت و مسرت نمایند و را

اعتراض و طریق انقضای بموجب پادشاه و امر و نوا امر و بسته باشد و بعضی
 سر که بر خصل کزیده و خصل پسندیده شود و یوس مرتضوی و اعتدال خوب
 مستند است و در غلوار پادشاهی بخیر رضا و اله و واجب است در آیه
 احوال بر بجه اهل تامل و در بجه امانا و بجه شادمانی پسندیده و در بجه
 خجسته و در بجه حبس و در بجه اقسام بودیم تا بحد و کتاب خدای خود
 که در سنای دین مقدماتی از بقیه دلیل شریع شرح و بجه شرح حق است
 لایسته اهل اهل علمین و در بجه خلف تزلزل و حکم جمیع فرض علمین شود و در
 ان احکام که خود و شقی اسلیم است نصب علمین دارد و در بجه حق آیت
 و در بجه بر دقایق نبات و در بجه نبات آن بغیر که نبات و اگر در بجه
 خاطر او باشد برسد به علم انواع مسلمات ستوده است و علی الخصوص
 که در بجه فو نوا و وادی اقام معرفت باشد و در بجه و در بجه و در بجه
 علمین پسندیده و در بجه اختصاص از پادشاه که در بجه و در بجه و در بجه
 و در ان گوشه که در بجه و در بجه و در بجه و در بجه و در بجه و در بجه
 و در بجه و در بجه و در بجه و در بجه و در بجه و در بجه و در بجه و در بجه

۱۰۱
 بالاعمال بعد علم خصل و فسر بودیم تا به وقت بارعام و به وحدت دست
 گیرنده و ملا وصول بکمال نبوتش که ده دارد و پنج مظهر و آن نظم بیرون که آن نبوت
 و استماع کلام المظهر صد که برده شود تا هر طین از خوف خدا که او است
 عدد آن کسبه و بشند و پی ادرای طلبیدست کشته و در نماند که آن از آن است
 در است و جبهه نصیب نماند و در انصاف استصاف بین قوی و ضعیف
 شرف و عیب و آریب و نسیب و قیاس تفاوت جایزه دارد و انصاف بی
 در حقیقت نهاده که یاد او را بخت که ضعیف از الله بر فاضل حکم بین آنست و بخت
 و در ضعیف احکام احتیاط و احکام لازم نموده با حدیث که بکمال است و نقد و قیاس
 مدد است و در حق هر چه عدل است که کار شجره است که قره آن متبع و در جوداری باشد
 و در حق و در اکثری مقدمه است که نسیب آن مساوی و یکدست است و بود
 و اگر که و اگر که دارنده منزل خردان و اگر که است و فسر بودیم تا اطفاف
 نبوتش استصاف آفرین را بر اختلاف طبقات تفاوت و در جات ایشان به
 شمره و در حق صد هر یک علی حد الله ممکن بود اسطه امکان خود حاضر گرداند
 و در ضعیف از توانستن تا بهیم بود و در حق نبوتش بر می رسد و است و اگر که

بیاورد

شجره رسالت و در دیای نبوت آمده بود و در حق نبوتی و منظم دارد و شرط است
 قدر که است که بعد از الله المظهره و آن طریقه بجای آرد و در حق مصاح و در حق ایشان را
 در موافقت حق به این قدس و خبره و اگر که وسیله قیاس و آنده و در شجره که در شجره
 و آنست که بر این شجره و شجره و آنرا به در حق نبوتی و در حق نبوتی که
 ششده و آنست که در بخت شرف است و در اوراق اعداد اسباب شجره
 و جود استصاف از مظهر غنی و مرضی و مطایبی است و آنست که در حق نصیب ایشان است
 مستحق گرداند و آنست که در شجره این و خطه و حقیقه و آنست که در طلب شجره
 بار است و آنست که در حق نبوتی که شجره شجره از احترام مخطوط دارد و از حجب انعام فقیر
 اگر که مخطوط و در مخطوط و در حق نبوتی و آنست که شجره شجره و در حق نبوتی که
 عدد و آنست که در شجره و در مخطوطات مهمات و در حق استصاف و آنست که در حق
 و طیب و آنست که در اوراق این و مصاح و ملک ایشان بر اندازد و بخت است و آنست که
 بزرگ و در حق نبوتی و در حق نبوتی که در حق نبوتی که در حق نبوتی که در حق نبوتی که
 اعراس شجره و آنست که در حق نبوتی که در حق نبوتی که در حق نبوتی که در حق نبوتی که
 بختصان و در حق نبوتی که در حق نبوتی که در حق نبوتی که در حق نبوتی که در حق نبوتی که

[illegible]

دکله که یک سیخ خنجر زیاده تر از آن بخود داشته است به دست سیخ حالت تلاح آ
از آن نباشد که قوی در خدمت بن سپاری و از خواص پادشاه محروم نمید
د که در از این عفت تقاعد نمید و از پیش سرکشی بخت نمید و وضع اندی در
موضع ایستادگی مگر موضعی ایستاده موضع ایستادی اندا که از زوره
حشم مجری خائف پناه نگیرد و دوست دارد امری نمید از نه اولاد اند و
دقت است خویش را نصیب نکواند و بخیال امر و ان به سر بخند و کی که آ
دو آنکه این سلامت فیس او شو و خویش در مرض آید و آستان نمید ای
بودی غرض دارد و بایستی سطره و مواجید خو را الف استمال او را به
بسی و حضرت یحیی که موجب بیسر و دقت باشد سوید به و آنچه در تقی
میر شو بخت و عفت اخلاص نمید نهاد و از فصاحت و دقت خویش بخت
و اجب نمید داشت و لو که خط غلیظ اقلیله نقص امر و کلک و
نمید به که گوته نظار از کج بگذرد و در از دست انداز که گوته و سوزنی
مرغی را فاق گوته و صورت جزو فستور و دقت صنعت و تصویر به و
نمید به و علم انسانی در غرضه و حل و عقد و حکمی افعال را به هر حال

[illegible][illegible]

نه مطاوعت ششم و گیسو تا به ل خود اخف با به خوشی و لطیفه و انک طبع الفط
 و الفطن بر آن سس معدود دارد و در وقت نورانی و غیب و در آن ابر خط
 و بر حقان تا توان آن حکم با به شمر که چنان هم ششم بر آید و غایت رضا را به حق
 آن دادن و در آن آن قریب و در حق قدرت خط بری و انک آن قوت است
 بی به چه معلوم است که هر دو است که بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 که بر آید و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 و از هر که شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 ای سس معدود اما در حق بر خیزد که بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 در اصل آن حسد و از آن حسد و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 که به شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 باشد و هم شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 تا از استغنیای روح و قیام و از شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 سس معدود و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی

و حضرت مراد شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 صفتی تر آن است که شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 لم تعدم العوا سببها و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 رسد و خرم و اخف با به خوشی و لطیفه و انک طبع الفط
 و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 مواد و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 تا در حق و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 الحمد لانی سس معدود و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 از هر که شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی
 و شمس و قمر و اجرام بر آید و بر خیزد و نکونت یکی و بر قیام و یکی

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

و به استیلا بر قدرت بدانت و میر تقی میر و طریقت و غیره و در
 و جمیع است بر آن مقرر که است اخلاص از دایم احکام او مقرر باشد و با
 حق و بر دروایت شرع مقرر که حکم اقصای رای او را واضح استحقاق او
 و آن کس که شریف خدیو بعد از استبداد حضرت علی علیه السلام با خاک است
 کار و غیره و خط موصول دارد و آراشته در ادب و استیلا و غایم و تقابل عمل
 با صفت مقرر کنند و در بیان اسیر است و در دنیا و طریق اسرار
 حق و جمیع که اندک و بطریق بعد از آن که کمال استحقاق او این صفت و ادب و
 مسیح و به شهادت اندر آن قاضی است از آن داشتیم و تیار است به
 و ارفاق آن کمال شهادت و صراحت این که داشتیم و تمام صفت و ایمان
 مصالح این کار و بزرگ و جود و امانت و دینت و کمال ابواب و صفت و بر او
 کشته و شود و ثابت داشتیم و آنچه در حق و خورشید و حق و کمال و ابد
 شرایط و تجدید و اسم این غیر مستحق است و افعال افعال و بقاعده شرا
 و رسد و منی و حجت آن تا تو اسب و ابقیم این احوال و رسد و کمال و شرا
 در بر کسی که ایشان را نرسد و هم باز و در حق و آراء و خط و خویش که می بیند

و به استیلا بر قدرت بدانت و میر تقی میر و طریقت و غیره و در
 و جمیع است بر آن مقرر که است اخلاص از دایم احکام او مقرر باشد و با
 حق و بر دروایت شرع مقرر که حکم اقصای رای او را واضح استحقاق او
 و آن کس که شریف خدیو بعد از استبداد حضرت علی علیه السلام با خاک است
 کار و غیره و خط موصول دارد و آراشته در ادب و استیلا و غایم و تقابل عمل
 با صفت مقرر کنند و در بیان اسیر است و در دنیا و طریق اسرار
 حق و جمیع که اندک و بطریق بعد از آن که کمال استحقاق او این صفت و ادب و
 مسیح و به شهادت اندر آن قاضی است از آن داشتیم و تیار است به
 و ارفاق آن کمال شهادت و صراحت این که داشتیم و تمام صفت و ایمان
 مصالح این کار و بزرگ و جود و امانت و دینت و کمال ابواب و صفت و بر او
 کشته و شود و ثابت داشتیم و آنچه در حق و خورشید و حق و کمال و ابد
 شرایط و تجدید و اسم این غیر مستحق است و افعال افعال و بقاعده شرا
 و رسد و منی و حجت آن تا تو اسب و ابقیم این احوال و رسد و کمال و شرا
 در بر کسی که ایشان را نرسد و هم باز و در حق و آراء و خط و خویش که می بیند

که نه مطهر است و نه طبیعت میرده است بر فرض آنکه در آن سر و است و نه
 در احوال احوال شده که بگویم تنی همراه کون خد و بر وقت و غیره
 و پاداشی که بهی از آن خضر و عدل بحسن و بیسی خواهد رسید و غیره
 زره خیزانه و در غیر شغال زره شمشیر ابره و غیره هم تا بر قرات قرآن که از درگاه
 ارکان ایمان و صبیح اسلام است موافقت نماید و با قواران را استحقاق
 و بیست و سیات آن مقدی باشد و موافقت از آن کوشش بر سر است که و
 فرائض از ایمان و دل اتباع و حبس دانه و در نه بگویم و حق و با طاعت و در و
 آن نیست که خود را که برسد که با آن که یک بر یک برسد و با آن که یک
 او و الله باب و غیره هم تا بر و است اینجا بر نوی که حواس حرم هم
 با آن توان که در طاعت از آن که متصور را در و احکام آن را که قسم و هم و آن
 که تم است و با طاعت علی الهوی آن موافقت می بودی و در آن هیچ سیر شد و نام
 و مقتضای خویش را زود با خود دعا را است که قدرت سعادت باشد یا بد
 و تحقق نماید در اکتب حق و اصابت حکم با مطهر و دست است و حق است
 و سر خود و مطهری از طاعت و است و حق و غیره هم که خود را آن که با آن که

ط
ع

در آن

است آن معرفت و باطن دوستی حق است که در حق و محبت خویش آرد و حق
 اقتدار است بر آن حق و نظر که در حق و بر اول امر است و با آن که با آن که
 است و هم و غیره هم تا در حق است انواع علوم و طب است و حق و غیره
 است که در حق است و است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 موافقت نماید و از آن که است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 است که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 نوع از مطهر و علی و غیره هم تا در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 هم که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 از ثواب و غیره هم تا در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 در حالت حاجت است و در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 تا در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است
 و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است و با آن که در حق است

در آن

و قیاسی که در محکم بر وجهی که از اجتماعت یکسان قیاس
فی القیاس القیاسات قطریه و جانبی که دارد و از جهت که در قیاس
و قضیه که با شش قیاس است قیاس و قیاسی که در قیاس
قضیه از حدیث بخند قال غیره که قیاسی که در قیاس
قد سئلوا الهی القیاس لواءان تو او در قیاسی که با قیاسی که در قیاس
دل و استیعاب و استیعاب معاصده و استیعاب ادب و طلب
میگوشه و قیاس که از راه شش قیاسی که در قیاس
که در حدیث و قیاس که در قیاسی که در قیاس
ص و قیاس که از راه شش قیاسی که در قیاس
قیاس که در قیاس و قیاس که در قیاس
سپاس از به قیاسی که در قیاس
تسبیحی در قیاسی که در قیاس
از قواعد اسلام پس در قیاسی که در قیاس
شد و با شش قیاسی که در قیاس

و اگر از شش قیاسی که در قیاس
چند قیاسی که در قیاس
و قیاسی که در قیاس
سپاسی که در قیاس
و قیاسی که در قیاس
آیات که در قیاس
بعد از آن قیاسی که در قیاس
فقد و با شش قیاسی که در قیاس
نیز و با شش قیاسی که در قیاس
اجماع اند و با شش قیاسی که در قیاس
بهر مصحح و قیاسی که در قیاس
و اگر قیاسی که در قیاس
و قیاسی که در قیاس
و قیاسی که در قیاس

31

دو نفر را عرض شد است با اجاست نه است با اجاست که او را
در این حکومات که عده پس شکر است مقبول ندارد و اگر چه قضیست امر را
هر چند شاید بطلان است اما استقامت کند و استقامت فاحش است و استقامت
خوش معاد و در بعضی قضیست آورد و در این احوال که اگر آن قضای برگرد
خیزد و از یک صحت دور داند و اگر چه است اما آن قضیست بی بدیهه و باور دارد
تا به آخر و بی آن قسمی لازم داریم و در هر یک از این سیات تاریخی که
که در این عجم شهادت زور و عبادت استقامت که اعظم شام است و در یک مقام
بر وقت و در آن از حیث عوام صورت سیات شمرده اند و این سیات قابل
خارج قمر و نسبت به اجس بر انداختن و نسبت به احوال از دور و میفرمایند و در این
سیات که در این عجم شهادت و عبادت است و در این احوال که در این
و جس را متقاضی و حاصل احوال این جماعت سازد و هیچ عذری در هیچ قبولی
که عجمی که امداد و اخلاص سیات را احوال و اخلاص و بی باطل و اطلعت
قوی که در این عجم شهادت داده و آن کان و در عجمه فطره الا میفرمایند و در این
فغان و در عجمه شهادت خویش دارد و در این احوال که در این عجم شهادت

[illegible]

شهرت و فضا را دلائل آن حکم اجابت شروع صمد ثواب بفرست
و تقسیم حق طاهر حق نقد آنکه که بنا بر آن باریان قرار از صاحب
شریعت در اختیار بدان تصویر صادر و حیثیت عینی کند و بگوید تا مستفاد شود
ایشان صدق حقیت معروف دارند و بحسب کفایت و طلی کفایت اجاد
تقدیم آن بکونوا افرایتم الله جم غفله و واسع علم و دیواریم تا در کار کفایت
از فضا اسدیم بد رسد بعد از آن در انواع شبهه متحرکی داند و قدر کوفت
نیاید بوی و ستر صاحب ز طهر شایب که البوم بطلان و درانی
طیبات الثمرات و در نقد شهادت عقل و علم الهام سازد و بوی حق و حق
مجدد بطلان الحکم حکم اقدام تقدیم و تا ممکن تا دینی و شایسته می
و تقریر آن بوی از وجه صورت بند و در امضا و تقسیم آن بکوشه اما اگر
و صحیح بطلان آن تا در امر عملی و عدد را می نمانده باشد و در انصاف
اجماع است و حق صحت خلق او خواهد کرد و رعایت حق مقدم باید است
فان حق آن تسبیح و دیواریم تا در صحت است که بدو پس از آن
و صحت و فضا است اری و در همان درانی است علم نقد کم کند و

[illegible]

در اصدای بحدت و دشمنی که در زب که و اندک حال اندیش و یکت علیکم که کاتبه
و کله بسته و در خبر و از علوم و نیز خبر که با سراسر ادعای وین است مطیع باشد
و بتقریر حال حکومت و تصور و صور و قیاس مطیع را که کند تا بدین وجه است
محسب قضا و امر و در زیادت کفو و ثواب است که ممکن از جویای این امر است
دولت با قضا و امر و نیز قضا و امر است که حکم محلی محکک و قضا
محکمان او باشند و حکم او نیز و تقریر و قضا و امر است که در این خبر باشد
که او قضا و امر و نیز قضا و امر است که در این خبر باشد
آن کار و نیز قضا و امر است که در این خبر باشد
قضا و امر است که در این خبر باشد
این است که در این خبر باشد
قال الله تعالی و قوله الحق و الله تعالی حق مبرورم خدایه فایده الهم عباد الله
لیجب الخ بنین و میفرمایند عباد الله تعالی حق مبرورم خدایه فایده الهم عباد الله
قضا و امر است که در این خبر باشد
مرتب آن که در این خبر باشد

1890

انسان با قوت جماعت و هم تفریق که تو می آید است تا مونس دارد و کند
که حق را نداند اسیر جبر و طاوت آن کشید چه در سر و سرای آن صورت و نظر
نم خیزد و بر اطمینان هر چه است آن به کز قیام و سستی غایب او که است
لحم آن به ضوای الله جافض لحمه الذی فری و لعمرة الله فرقة عذاب عظیم شکسته
و در توبت آن تا ترسی که تبار آن بوجیه دارند
در استیلا و غلبه است و اهل آنکه را سواله است و خود را در آن نشسته
و در طلب قدم و کتب طریقت و در باشد نازد کند و شرف خدا این می باشد
که تفرقه طیاره است و در بر تفرقه و ضعیف است خود را نه و خویش را به تفرقه
مستول آن و خوف و خوف و سده بر ایشان که در راه راستی است
اسباب طیب عفت ساخت دارد و عقود اجرات و در آنکه تا است اطمینان
نکته آن کوتاه ماند و محرومیت و ارتقا است اعدا است و استعفا و استعفا
و حق چنانکه در جیاست بر طوطا و در محرومیت و جویب پرداخته کند
و تعین است که که در آن طبع نکرده باشند و سستی شده با اید و در جمیع بر آن
از آن ربه و کرده است و محرومیت نام کند شود و تو ترس و تفرقه خود را که

در آن

که کسان نزل وین را در آن کسان شایع شایع را درای خوب نامی عایرت
بوده و غیر آن عظیم الصلوة و اسلام که برگزیده خدای و برگزیده جنته برای عطف
و بلا و آخرت عفت در مقام عفت و عفت آن را نام خوب و احد است
و آن مویست جسم را با هم جانت که یک و سیم دانسته و این حسن را نه
جنته انیم اید بیک شستم و اینهمه و نازک و زشت و بیات و کلام
و هر چه خدای خود عهد و تصایبی شمری و اموری لوم و لعلک تفرقه شایع
یوسف نه از به بدش و حوالت و جواب این حالت و خواهد بود که
خویش را که و این تقدیر و قاصد است و این چنانچه در توبت و حسن
و صدقیت و کمال است و خطاست و تفرقه این شال و تفرقه و تصایبی
نقد و تفرقه و کوشد و قسیده این معانی و تفرقه و این چنانچه در توبت و حسن
و در آخر موجب است که می آید آن به نکره و فرشت رانده
اما رسید و هم الموفق المبین و این معانی و الیک عین و این
و این بین یک قافیه به انا و این معانی و این معانی و این معانی
قسمت صمد است السید الکبری و تفرقه و تفرقه و تفرقه و تفرقه و تفرقه

